

همراه آورد. و حضرت، شش روز، در دریا پور توقف فرموده، خانخانان را، به حکومت و دارائی مملکت بنگاله سرفرازی بخشیده، و ده هزار سوار دیگر، از بندهائیکه، در رکاب بودند، بکومک خانخانان گذاشته، علوفه لشکری، که همراه خانخانان مقرر بود، از قرار ده سی، و ده چهل، اضافه کردند. و تمام کشتیها، و نوارها، که از دارالخلافه آگرا، آورده بودند، بخانخانان مرحمت فرموده، زمام حل و عقد، و عنان غول و نصب، بید اقتدار او سپردند. و دیگر امراء، و سائر بندها را، بتفقدات خسروانه، مستظهر و ممتاز گردانیدند. و علم اقبال، و لوی سعادت بمستقر سلطنت، و مقر دار الخلافه، بر افراختند.

بعد رخصت خانخانان، و امرای دیگر، از دریاپور، مراجعت نموده، قصبه غیاث پور، که بر ساحل دریای گنگ واقع است، معسکر همایون گردید. و درین منزل، چهار روز اوقات خجسته ساعات، بدیدن فیلهای داؤد، و سائر افغانان، که داخل فیلخانه عالی گشته بود، مصروف شد. و از آنجا بقرار داد ایلغار، اردو را پیش از خود، بچونپور روانه فرموده، سرداری اردوی معلا، بدستور سابق، بمیرزا یوسف خان تفویض یافت. و نصف شب، پنجشنبه، دویم جمادی الاول، سنه اثنی و ثمانین و تسعمائة، موافق سال نوزدهم الهی، بر فیل گج بهور، سوار شده، رایت مراجعت بر افراشتند. و صباح پنجشنبه، باردوی معلا، که میان دریا پور و غیاث پور فرود آمده بود، نزول اجلال ارزانی داشته، ساعتی، بچنگ فیلان مست، که تازه بدست آمده بودند، انبساط فرمودند.

و درین منزل، مظفر خان را، که از فویسندگی بامارت رسیده بود، و در اوراق پیشین، شمه از احوال از مرقوم گشته بود باتفاق فرحت خان

که از غلامان حضرت فردوس مکانی، انار الله برهانه، بود؛ و درینولا، در سلک غلامان حضرت انتظام یافته، بقصد تسخیر قلعه رهناس، که از قلاع سواد اعظم همدوستان، در رفعت، از چرخ برین دعوی بر تری میکند، فرستادند. و چنین مقرر شد، که بعد از فتح، کلید حراست قلعه بفرحت خان سپرده، بعد سرانجام مهام آن سرکار، مظفر خان متوجه پای سریر عرش نظیر گردد. و روز جمعه، سیوم جمادی الاول، بقلعه پنده تشریف آورده، ساعتی عمارات داود را، بنظر اجمال ملاحظه فرمودند. و از انجا، روی همت، بقطع راه نهاده، روز شنبه چهارم ماه مذکور، موضع فتح پور بهته، که از انجا بیست و یک کوه راه بود مضرب خيام فلک احتشام گشت. و میرزا یوسف خان، و صادق محمد خان، را بجهت حراست اردو و اروق گذاشته، روز دوشنبه ششم ماه جمادی الاول بجونپور رسیدند.

• بیت •

مذت خدای را که بتن جان رسید باز،
جانرا رسید مؤده، که جانان رسید باز،
سرو سهی، که از چمن ملک رفته بود،
سوی چمن، چمان و خرامان رسیده باز.

و بتاریخ هفدهم، جمادی الاول، صحرای جونپور، مخیم خيام فلک احتشام، گشت. و میرزا یوسف خان، و صادق محمد خان، و بندهای دیگر، از گرد راه، بدر بار آمده، کورنش رسانیدند. و میرزا یوسف، و بعضی امرای دیگر، بار یافته، بزمین بوس مشرف شدند. و بالجمله، در عرض سی و سه روز که جونپور محل نزول مواکب جلال و اجلال بود، خاطر اشرف، از سرانجام مهام سپاه، و رعیت، جمع فرموده، جونپور، و بفارس، و قلعه چنار، و بعضی مهال، و پیرگفتا دیگر، بخالصه شریفه، منسوب ساخته، اهتمام آنرا، بمیرزا میرک رضوی، و شیخ ابراهیم سیکری وال، مقرر نمودند.

و در نهم جمادی الثانی، سنه اثنی و ثمانین و تسعمائة، موافق سال نوزدهم الهی، از خطه جونپور، منزل اول، خانپور اتفاق افتاده، چهار روز، دران مقام سعادت فرجام، توقف فرمودند. و از سوانحی، که درین منزل سمت ظهور یافته، یکی آنست، که قاضی نظام بدخشی، که از فضلی روزگار، و بمزید دانش علوم عقلی و نقلی ممتاز بود، و از علم تصوف و طریق صوفیان، نصیب تمام داشت و از امرای کبار میرزا سلیمان بود، از کابل و بدخشان، بقصد نیل ملازمت حضرت خلیفه الهی، باتفاق فیروزه، که از خانه زادن میرزا محمد حکیم است، و بواسطه دوام خدمت طلبه علم، بهره از فضائل دارد، و نستعلیق می نویسد، در موضع جونپور، بشرف عتبه بوسی درگاه آسمان جاه، مشرف و معزز گردیدند. و مراحم خسروانه شاملحال قاضی نظام شده، شمشیر مرصع، و پنج هزار روپیه نقد باو انعام فرموده، در سلک ملازمان درگاه، منتظم ساختند. و منصب پروانچگیری را، التفات علاوه نموده، در اندک مدت در زمره امرا کبار انتظام یافت.

و هم درین منزل خانپور، عرضه داشت خانخانان، مشتملبه خبر فتح قلعه گرهی رسیده، و تفصیل این اجمال آنست، که دران زمان، که داؤد مطرود، از پتله گریخته، بگرههی رسید، مردم معتبر خود را، آنجا گذاشته، خود ببلده نائده رفت. و درباب استحکام گرهی، چندان کوشش نمود، که بزعم فاسد او، تا یکسال عبور ازانجا محال بود. و چون خانخانان، باقبال بادشاهی، بکوچ متواتر، متوجه نائده گشت، و بذواحي گرهی رسید، بمجرد آنکه چشم ترسیده افغانان بر افواج منصور افتاده، ظاهراً قابض ارواح را، بربالای لوی اولیای دولت قاهره متطایر دیده، راه فرار پیش گرفتند. و بی جنگ و جدل، گرهی ~~پوشیده~~ شد. آنحضرت از شنیدن این خبر، بلوازم سپاس، و شکر الهی ~~پوشیده~~، مفاشیر استمالت، بخانخانان

و دیگر امراء پی در پی فرستادند. و خود در کنف عنایت و اقبال، و همعنان فیروزی، و قرین بهروزی، شکار کزان، و صید افکنان، طی مراحل و قطع منازل فرموده، بیستم جمادی الثانی، بقصبة اسکندر پور، رسیدند. و درین منزل مبشر اقبال نوید فتح دارالملک نانده، بگوش باریافتگان جاه و جلال رسانید. و شرح اینواقعه بهجت افزا، آنکه چون افواج قاهرة از در بند گرهی گذشته، بنواحی نانده، که دارالملک آن مملکت است، رسیده، بار اول، قراولان و جاسوسان، بخانخانان خبر آوردند، که داؤد در شهر نانده پای اقامت استوار داشته، در مقام جنگ و جدالست. خانخانان از استماع اینخبر، امرای کبار را حاضر ساخته، از روی حزم و احتیاط، بتعبیه افواج منصوره پرداختند؛ و روز دیگر، صفهای عساکر آراسته، روی عزیمت، بصوب شهر نانده آوردند؛ و از کثرت سپاه دشت و صحرا بستوه آمده

• بیت •

در بر و بحر از سپه سهمناک، غلغله در چرخ و تزلزل در خاک.
و چون جاسوسان داؤد، رفته اینخبر تقریر کردند، داؤد و اعوان او همان شب تیره پنده را، که نمونه روز محشر بود بید آورده، آیه فرار بر خواندند، و بناکامی، دل از مملکت بنگ برداشته، نانده را بحسرت تمام گذاشتند. و خانخانان، در سایه اقبال حضرت خلیفه الهی، بی جنگ و جدال چهارم جمادی الثانی، سنه اثنی و ثمانین و تسعماته، موافق نوزدهم الهی، بدارالملک نانده در آمده؛ فدای امن و امان، بگوش اقصی و ادانی رسانید.

و حضرت خلیفه الهی بحصول این فتح، که عنوان کارنامه‌های سلاطین روزگار است، اقسام شکر بتقدیم رسانیده، از سه منزل دارالخلافت آگرا، روی ارادت و اعتقاد، بصوب دارالملک حضرت دهلی آوردند. و غرة رجب

سواد دهلی، مخیم خیام فلک احتشام گشت. و بصدق نیت، و صفای طریقت، بمزارات اکبر، و مشائخ، که قبله ارباب حوائج است، تشریف برده در باب انفاج مطالب استمداد خواستند. و نهال امال فقرا و گوشه نشینان مقامات متبرکه را، از دیوان احسان سر سبز و شاداب ساختند. و همچنین، بخطیره مقدسه والد بزرگوار خود، که مسکن سبحان خطائر قدس است، رفته کف دریا نوال ببذل درم و اموال کشوده، آئین سوال، و رسم احتیاج، از محتاجان برداشته؛ و چند روز، بواسطه آسایش عساکر، در ظاهر دهلی قرار گرفته، اکثر اوقات همایون، بفضای شکار مصروف میشد.

و در اوائل، شعبان المعظم لوای عزیمت، از دارالملک دهلی، بصوب خطه اجمیر افراشته، شکار گزین، متوجه شدند. و در حدود قصبه نازول، روزی در اثناء شکار خانجهان که از لاهور بغرم تهنیت و مبارکباد متوجه شده بود، شرف خدمت دریافت؛ و آنحضرت را، از دیدن خانجهان، انبساط تمام روی داده، او را مشمول عنایات بادشاهی و محفوف الطاف شاهنشاهی گردانیدند. و بعد از چند روز خان اعظم بمبارکباد از خطه احمدآباد، خود را پایلغار رسانیده، باحزاز سعادت عتبه بوسی، مشرف گشت. و در اوائل رمضان المبارک، هوای اجمیر از غبار فعال مواکب مراکب، مشک بیز، و عنبر آمیز گردیده، از گرد راه، بمزار مورد الانوار، خواجه معین الحق و الدین، قدس سره تشریف فرموده، لوازم زیارت، و شرائط طواف، بجا آوردند. و از غذایم بنگاله، یک جفت دامامه داؤد را که در روز اول، نذر حضرت خواجه قدس سره، جدا فرموده بودند، آورده، داخل نثار خانه حضرت قدس سره، فرمودند. و هر روز، بدستور قدیم، بمزار فائض الانوار، تشریف برده، از صدقات، و نذارت، و خیرات فقرا و اهل احتیاج را، از سوال بی نیاز میگردانیدند.

و در همین ایام بعرض اشرف رسید، که چندرسین، ولد مالدیو در نواحی قلعه جودهپور و سوانه، برعایا آزار میرساند؛ و انواع فساد، از و بظهور میسرید. آنحضرت جمعی را بگوشمال او نامزد نموده، طیب خان، ولد طاهر خان، میر فراغت، حاکم دهلی، و سبحانقلی ترک، و جوانان دیگر را، تعیین فرمودند. چون افواج منصوره، به انبیه دزدی و فساد آن مفسد رسیدند، خود را بجای سخت و جنگل پر درخت کشیده، ناپدید شد. و افواج منصوره بعضی مردم او را یافته، بضرب تیغ بدریغ، از پا در آوردند؛ و اموال و اسباب بسیار، غنیمت گرفته، سالمآ و غانمآ، باردوی معلی پیوستند. و در اوسط رمضان، از روحانیت حضرت خواجه عالی قدر مرخص شده، متوجه دارالخلافت گشتند. و در همان روز، خان اعظم را رخصت گجرات فرمودند. و سلم رمضان، سنه اثنی و ثمانین و تسعماته، فتحپور مستقر سریر خلافت گردید.

ذکر بعضی قضایا که در آخر سال نوزدهم الهی موافق سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه سمت ظهور یافته.

چون اکثر اراغی، وسعت آباد هندوستان، نامزروع افتاده بود، و استعداد آن داشت که در سال اول مزروع شود، و فوائد، و عوائد آن، هم بمزارع، و هم بدیوان اعلی عائد گردد، بنابراین، بعد تعمق نظر، و تأنق فکرای عالی، که در ازل، متکفل صلاح حال عباد و تعمیر بلاد گشته، چنان اقتضا فرمود، که زبده پرگنات ممالک محروسه را، ملاحظه نموده، آن مقدار زمین، که بعد مزروع شدن، ازان یک کرور تنگه حاصل شود، جدا

نموده، به یکی از ملازمان، که بکار دانی، و دیانت، و امانت، موصوف باشد، سپرده شود. و آن شخص را، کوروی نامیده، کارکن و فوطه دار از دیوان اعلیٰ بار همراه نموده، رخصت پرگنه فرمایند؛ تا بحسن دیانت، و کفایت، سعی بلیغ مبذول داشته، در عرض سه سال زمین مزروع نموده، محصول را، در قرار واقع باز یافت نمایند. و بجهت تشیت این اراده، جمعی را انتخاب نموده، باینکار خطیر، تعیین فرمودند. و از امراء جمیعت دار، نیز یک کوروی طلبیده، بضمانت امراء، بولایت فرستادند.

و همدین ایام شاه قلیخان محرم و جلال خان قوزچی، و چندی از امراء، به تسخیر قلعه سوانه، که در تصرف اولاد رای مالدیو بود، فرستادند. و مدت مدید، آن قلعه در محاصره ماند. و جلال خان قوزچی، که از ندیمان مجلس بهشت آئین بود، آنجا بشهادت رسید. بعد از آن شهباز خان کذبورا، بهمان جا فرستادند. و او رفته، در اندک مدت، آن قلعه را بتصرف در آورد.

و در همین ایام، عرضداشت وکلای سلطان محمود بکری رسید، که سلطان محمود، ودیعت حیات سپرده، و ما را بر محب علیخان، و مجاهد خان، اعتمادی نیست. اگر از درگاه، کسی را فرستند، قلعه را حواله او نمایم. حضرت خلیفه الهی، میر گیسوی بکاول بیگی را، که گیسو خان خطاب داشت، بجهت حراست قلعه بکر فرستادند.

و درینسال در دیار گجرات، ربای عیظم، و قحط مفرط افتاد. و قریب ششماه امتداد یافت. و از قلق و اضطراب، وضع و شریف آندیار ترک وطن نموده، متفرق شدند؛ و با وجود و با گرانی غله بمرتبہ انجامید، که یک من غله، بصد و بیست تنگه سیاه رسیده بود، و گاه اسپ، و علف چهار پایه پوست درخت بود.

و دیگر، خواجه امین الدین محمود، ملقب بخواجه جهان، که وزیر مستقل ممالک هندوستان بود، در اوایل شعبان، سنه اثنی و ثمانین و تسعمانه، در خطه لکنهو، اجابت داعی اجل نمود.

ذکر وقائع سال بیستم الهی.

ابتدای اینسال، روز سه شنبه، بیست و نهم ذیقعدة، سنه اثنی و تسعمانه بود.

ذکر محاربه خانخانان با داؤد خان افغان و شکست یافتن او از افواج فیروزی نشان.

چون باقبال حضرت شاهنشاهی، دارالملک تانده بهوزة تصرف خانخانان، منعم خان، در آمد، و داؤد مطرود گریخته، در بولایت اودیسه نهاد؛ خانخانان بعد تظلم مهم آنولایت، راجه تودرمل را، باتفاق جمعی از امراء، برسم تعاقب، بصوب اودیسه فرستاد؛ و مجنون خان قافشال را، بحکومت و حراست گهواره گهات تعیین فرمود؛ مجنون خان، چون بولایت گهواره گهات در آمد، سلیمان منگلی، که جاگیردار آنجا بود، و بمزید شجاعت، از جمیع امرای افغانه، امتیاز داشت؛ جمعیت نموده، بقصد مدانعت، و اراده مدافعت، پیش آمد؛ و محاربه سخت اتفاق افتاد. و مجنون خان، بفتح و فیروزی مخصوص گشت. و سلیمان منگلی، بضرب حسام خون آشام، بر خاک هلاک افتاده، اهل و عیال او و دیگر افغانان اسیر و دستگیر گردیدند.

• بیت •
 اگرچه خار آفت بود بسیار، همه خاکستر دوزخ شد آن خار.
 و چندان غنائم بدست قافشالان افتاده، که در ضبط و احاطه آن عاجز آمدند؛

و همچنین خان، دختر سلیمان منگلی را، بنگاح پسر خود جباری در آورده، بگهرا گهات رفت. و تمام آنولایت را، میان قاقشالان تقسیم نموده، حقیقت را بخاندانان معروض داشت.

و راجه تودرمل، که بتعاقب داؤد مرخص شده بود، چون بکوچ متواتر، بمدارن رسید، مذهبان خبر آوردند، که داؤد، در دین کساری توقف نموده، در مقام جمعیت است. و روز بروز جمعیت او رو باز زیاد دارد. راجه تودرمل در مدارن توقف نموده، حقیقت را بتفصیل نوشته، بخاندانان فرستاد. چون عریضه او بخدمت خاندانان رسید، خاندانان محمد قلیخان برلاس، و محمد قلیخان تقبائی، و مظفر خان مغول را، باسپاه آراسته، بکومک راجه تودرمل فرستاد. امرا چون براجه تودرمل ملحق شدند، بصلاح و استصواب یکدیگر، از مدارن کوچ نموده، تا گوالیار، که ده کوهی دین کساری است، اصلاً عنان تجلد باز نکشید. و داؤد از استماع اینخبر عقب تر رفته، در دهرپور محکم شد. و در خلال این حوال، جاسوسان خبر آوردند، که جنید ابن عم داؤد، که میان افغانان بشجاعت و مردانگی، علم روزگار بود، و سابقاً بخدمت حضرت رسیده، و از آگوه فرار نموده، بگجرات رفته، و از گجرات بنگاله آمده بود، در حوالی دین کساری آمده، میخواست، که بداد ملحق شود. راجه تودرمل، بصلاح و استصواب امراء، ابو القاسم نمکی، و نظر بهادر را، بجنگ جنید فرستاد. ابو القاسم و نظر بهادر مقابله او را سهل پنداشته، در جنگ احتیاط و حزم از دست دادند، و از پیش او گریخته، بی ناموسی بخود لاحق ساختند.

• مصراع •

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد.

و چون راجه تودرمل، ازین خبر اطلاع یافت، بصلاح امرا متوجه جنگ

جنید شد. و چون مقاومت امرا در حوصله جنید نمیکنجد، جنید پیش از آنکه امرا بار برسند، گریخته در جنگل در آمد. راجه تودرمل باستصواب امرا پیشتر رفته، در مدینتی پور توقف نمود. در مدینتی پور، محمد قلی بهلاس، روز چند بر بستر ناتوانی افتاده، در گذشت. چون مشارالیه سردار و مدار علیه بود، از فوت او، در اجتماع فتوی و وهنی راه یافت.

راجه تودرمل بصلاح بافی امرا، از مدینتی پور مراجعت نموده، بمدارن آمد. و در مدارن، قیباخان گنگ، بيموجب از امرا رنجیده، بجنگل در آمد. و راجه تودرمل حقیقت را، بخانخانان عرضداشت نموده، چند روز، در مدارن توقف نمود. خانخانان بعد اطلاع بر حقیقت، شاهم خان جلائر، و لشکر خان میر بخش و خواجه عبد الله کهجک خواجه را بکومک راجه تودرمل فرستاد. امرای مذکور در بردوان براجه تودرمل ملحق شدند. راجه امرا را در آنجا گذاشته، خود نزد قیباخان گنگ رفته، او را تسلی نموده، همراه گرفته، بامرا پیوست. • بیت •

کارها راست کند، عاقل کامل بسخن،

که بصد لشکر جوار، میسر نشود.

و باستظهار تمام، کوچ نموده، از راه مدارن بجهتوره رفتند. و در انجا، جلسوسان خبر آوردند، که داؤد بسائی خود را، در قلعه کتک بنارس نگاهداشته، بسامان اسباب جنگ و جدال مشغولست. راجه همانجا توقف نموده قاصدان سریع السیر را، بخدمت خانخانان فرستاده، حقیقت را عرضداشت نمود. و خانخانان از تازه برآمده، روبه اهنگ جنگ داؤد نهاد؛ و چون براجه تودرمل ملحق شد، داؤد نیز، با سپاه آراسته آمده، روبرو فرود آمد؛ و افغانان اطراف اردوی خود خندق زده، قلعه ساختند.

و بتاریخ بستم ذیحصه العصرام ، سنه اثنی و ثمانین و تسعمائة ، موافق سال بیستم الهی ، خانخانان برین وجه ، تعبیه افواج فیروزی نشان نمود . قول ، که آفرای قلب لشکر نیز گویند ، خان خانان و امرای دیگر : التمش قیخان گنگ ؛ هراول ، خان عالم ، و خواجه عبد الله کجک خواجه ، و سید عبد الله خان ، و میرزا علی علمشاهی ، و اکثر آنجماعت ، که بکومک خانخانان آمده بودند ؛ بران غار ، اشرف خان میر منشی ، و راجه تودرمل ، و لشکر خان و ، مظفر خان مغول ، و یار محمد ارغون ، و ابوالقاسم نمکی ، و دیگر مردان جنگی ؛ جونغار ، شاهم خان جلایر ، و پاینده محمد خان مغول ، و قتل قدم خان ، و محمد علی خان تقبائی ، و سید سمن بخاری ، و دیگر جوانان ، کار کرده ، معرکه دیده . و از جانب مخالفان ، قول داؤد ؛ جونغار ، اسمعیل خان آبدار که خانخانان خطاب داشت با بعضی امرا دیگر ؛ و بران غار ، خان جهان حاکم اودیسه ؛ و هراول ، گوجر خان ، که قلع میر افغانان بود .

القصة ، بعد تسویه صفوف ، ارکان زمین ، از بار اسلحه ، فیلان مست ، کوه پیکر ، تزلزل یافت ؛ و کوه زمین از سم ستوران از جای برخواست . از فوج افغان ، دلاوران جنگ جو ، تند و تیز ، به معرکه در آمدند . خانخانان فرمود ، تا ضربه زنها ، و زنبورکها را ، که بر بالای آرابها ، در پیش صفها داشته بودند ، آتش دادند . و چند زنجیر فیل مست ، که در پیش صف افغانان بود ، بضرع غولاه زنبورک رو گردانید . و چند جوان افغان ، که از فوج خود ، دلیری کرده ، پیش آمده بودند ، بضرع تفنگ ، از پای در آمدند . و مقرر اینحال ، گوجر خان ، با فوجی آراسته ، رسیده چون بفوج هراول نزدیک رسید ، اسپان لشکر هراول از مهابت فیلان مخالف بنوعی رسیدند که جوانان مردانه ، هرچند خواستند ، که جلو اسپانرا گردانیده تروند

نمایند، میسر نشد، و گوجر خان فوج هراول را برداشته، بر فوج التمش، که سردارش قباخان گنگ بود زد. و خان عالم، که سردار هراول بود پای قرار استوار داشته، شهادت یافت. و فوج التمش را، هم مجال استقامت نماند. و شکست یافته، بفوج قول ملحق شد؛ و فوج قول هم ویران شد. و خانخانان هر چند سعی و تردد کرد که تواند، مردم را نگاهداشت، میسر نشد. گوجر خان بخانخانان رسیده، چند زخم بر خانخانان زد، و خانخانان در برابر هر ضرب، قمچی بر گوجرخان انداخت. و درین محل اسپ خانخانان نیز زخم خورده سرکشی آغاز کرد. خانخانان هر چند خواست که جلو نگاه داشته مردم کویخته را گرد آورد صورت نه بست، و تا نیم کوره، افغانان خانخانان را تعاقب کرده، میرفتند. و قباخان گنگ، هر دو طرف افغانان پیچیده، شیبه تیر میکرد. رفته رفته، کار بجائی رسید، که در افغانان قدرت حرکت نماند. خانخانان عیان اسپ باز گردانیده، و مردم خود را بر خود گرد آورده، با معدودی چند، پابمیدان شجاعت نهاد؛ و دلاوران بخانه کمان در آمده، شیبه تیر کردند؛ و از شست قضا، تیری بر گوجر خان رسیده، او را از پای در آورد. * بیت *

چو شمسیر ظفر گم گشته بودش، ازان فیروبی بیحاصل چه سودش؟

افغانان دیگر، که سردار خود را کشته دیدند، پشت بمعرکه داده، رو بهزیمت آوردند. و سپاه منصور، اکثران مغذولان را بر خاک هلاک انداختند. راجه نودرمل، و لشکر خان، و امرای دیگر، که در برانغار قرار گرفته بودند، بر جوانغار مخالفان؛ و همچنین شاهم خان جلابر، و پاینده محمد خان، و دیگر امرا، که در جوانغار بودند، بر برانغار دشمن حمله آوردند. و جوانغار و برانغار دشمن را برداشته، رو بدژاد آورده فیلان مست او را بشیبه تیر درمیان فوج او در آورده، سنگ تفرقه، در جمعیت مخالفان.

انداختند. و مقارن ایصال شده، که علم خانخانان، در میان نظر مردم در آمد؛ و خبر کشته شدن، گوجر خان دداؤد رسید. پای قرارش از جا رفته، باقیح و جبهی رو بگریز نهاد. و چندان غنائم بدست لشکریان افتاد، که از احاطه و ضبط آن، عاجز ماندند. و خانخانان، مظفر و منصور، در همان منزل، فزول کرد. و چند روز بجهت تداوی زخمهای خود، در آن منزل مقام نموده، حقیقت را بدرگاه آسمان جابه، عرضداشت کرد. و تمام اسیرانرا، علف تیغ بیدریغ گردانید. و بعد از چند روز در همان منزل لشکر خان میربخشی که، خدمات شایسته از و بوقوع آمده بود، چون زخمها منکر داشت، ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرد.

ذکر صلح کردن داؤد و ملاقات نمودن او بخانخانان.

چون از اقبال حضرت شهر یار ممالک ستان، داؤد افغان گریخته بطرف کنگ بنارس، که مرکز ولایت اودیسه است، رفت؛ خانخانان، بواسطه معالجه زخم خود، روز چند، در آنمزل مقام نموده، طریقه کنکاش در میان آورده، باستصواب و صلاح امراء، راجه تودرمل، و شاهم خان جلاير، و قیاخان، و سید عبد الله خان، و محمد قلیخان نقبائی، و سعید بدخشی را، با بسیاری از دلاوران، معرکه دیده، و گرم و سرد روزگار چشیده، بتعاقب داؤد فرستاد. و قرار یافت، که بعد التیام زخمهای، خانخانان خود نیز، بآنصوبه متوجه شود. راجه تودرمل، و امراء مرخص شده، عنان تجلد، تا سه گروهی کامل گهاتی باز نکشیدند. و آنجا بعد از توقف، جاسوسان خبر آوردند؛ که داؤد، و افغانان دیگر، عیال و اطفال، خودرا در قلعه کنگ بنارس مضبوط

ساخته اند. چون عرصه بنگ بر ایشان تنگ شده، و مامنی و مقبری نمانده، دل بر مرگ، و تن بر جنگ نهاده، شروع در اسباب قتال و جدال نموده اند. روز بروز، بقیه السیف جمع میشوند. راجه نودرمل و امرا، اینمضمون را نوشته، بخدمت خانخانان فرستادند. و خانخانان، روی اقتدار بصوب کنگ بنارس نهاده، تا دو گروهی کنگ بنارس عدان تهور باز نکشید، و آنجا طریقه کنکاش مسالوک داشته، باستصواب امرا، بر گزار آب مهانندی، که نیم گروهی کنگ بنارس است، خيام فلک احتشام نصب نمود. و بسامان اسباب قلعه گیری مشغول شد.

و داؤد چون شکست چند پی در پی یافته، و گوجر خان که قلیچ قره او بود، نیز کشته شده بود؛ مرگ خود را معاینه دیده، از روی عجز و بیچارگی، رسوای بخدمت خانخانان فرستاده، پیغام داد؛ که در استیصال جمعی از مسلمانان کوشیدن، از آئین بزرگی نیست. و بنده بدستور سائر بندگان، خدمتگاری آستان ملائک آشیلن، اختیار میکند. التماس آنست، که زاویه از مملکت وسیع بنگاله، که باوقات گذر این جماعت کفایت کند، تعیین فرمایید؛ که بهمان قانع شده، از خط بندگی سرفه پیچود. امرا مضمون اینمقال، بعرض خانخانان رسانیدند. • بیت •
 بزنهاار خواهند، زنهاار ده، که زنهاار دادن، ز پیکار به.
 و خانخانان، بعد رد و بدل بسیار، ملتمس امرا را باین شرط قبول نمود، که داؤد خود آمده ملازمت نماید، و در حضور، عهد را بسوگندان غلاظ و شداد موکد سازد. و داؤد، نیز قرار داد که، خانخانان را ملازمت نموده، در حضور خود عهد و موثیق را استعکام بدهند.
 و روز دیگر، خانخانان فرمود، تا مجلس عالی ترتیب دادند؛

و امرا و ملازمان ، که درین یورش بودند ، فرا خور حالت و مرتبت خود ، در مقام لائق قرار گرفتند . و بر در سراپرده و بارگاه ، صفها کشیده ، بتجمل تمام ایستادند . و داؤد نیز باتفاق امرای افغان ، و سرداران بزرگ ، از قلعه کنگ بنارس برآمده ، باردوی خانخانان آمد . و چون نزدیک سراپرده رسید ، خانخانان از کمال تواضع ، بتعظیم و احترام او برخواسته ، تاوسط سراپرده ، استقبالش نمود . و دران هنگام ، که بیکدیگر دریافتند ، داؤد شمشیر خود را ، از میان کشاده ، پیش داشت ؛ و گفت چون به مثل شما عزیزان را زخم رسد ، از سپاهگری بیزارم . خانخانان شمشیر از دست او گرفته ، بقوزجی خود سپرد . و بملاطفت دست او را گرفته ، در پهلوئی خود جا داد ، و پرسشهای پدراانه و مشفقانه فرمود . و خوانسالاران الوان اطعمه ، و اقسام اشربه ، و حلویات کشیدند . خانخانان ، از کمال انبساط ، هر زمان داؤد را ، بر تذاول طعام مجدد و اشربه غیر مکرر ترغیب میدمود . و بعد برداشتن طعام ، حکایت عهد و پیمان ، درمیان آمد . داؤد شرط نمود ، که مادام الحیات ، از طریق دولت خواهی انحراف نوزد . و این شرط را ، بایمان غلاظ و شداد موکد گردانید ، و عهدنامه نوشتند . و بعد از نوشتن عهد نامه ، خانخانان شمشیر ، که بند و بار مرصع قیمتی داشت ، از سرکار خود آورده ، بداد داد ؛ و گفت ، که شما چون در زمره بندگان درگاه آسمان جاه ، انتظام یافتید ، و دولتخواهی اختیار کردید ، ولایت اودیسه را ، از دیوان اعلی ، بجهت علوفه شما ، التماس میکنم . و حضرت خلیفه الی ، بکرم جبلی ، التماس مرا شرف قبول ارزانی خواهند داشت ؛ و بشما ، بدستوریکه من تفتخواه میکنم عنایت خواهند فرمود . اکنون ، ما بتازگی شمشیر سپاهگری بمیان شما می بندیم ؛ و بدست خود ، شمشیر را بمیان داؤد بست ؛ و اقسام

تکلفات ، بجا آورد . و از هر قسم و هر جنس اشیاء نفیس گذرانیده ، او را رخصت فرمود ، و مجلس بشگفتگی گذشت .

خانخانان ازان منزل ، در کنف اقبال مراجعت نموده ، دهم صفر ، سنه ثلث و ثمانین و تسعمانه ، بدار الملک نانده آمده ، ماجرا را عرضداشت نموده بدرگاه سلاطین پناه فرستاد . و چون کیفیت سرانجام مهام ولایت بنگ بعرض اشرف رسید ، مستحسن و پسندیده داشته ، فرمان عنایت نشان ، بنام خانخانان بنفاد پیوست . و خلع فاخره ، دکمر شمشیر مربع ، و اسپ بازین طلا فرستادند ، و هرچه التماس و استدعا نموده بود ، شرف قبول یافت .

و دران ایام ، که خانخانان در حدود کنگ بفارس بود ، اولاد جلال الدین سوز ، باتفاق زمینداران گهورا گهات ، با مجنونخان بجنگ پیش آمدند . و درو ظفر یافته تا حدود نانده تعاقب نموده ، قلعه گور را متصرف شدند . و معین خان ، و مجنونخان ، بجماعت نانده پرداخته ، انتظار خبر فتح خانخانان میبردند ، و چون خبر مراجعت خانخانان انتشار یافت ، مخالفان از هم پاشیده ، بجنگل در آمده ، ناپدید شدند .

ذکر بنای عبادت خانه .

چون از عذقوان ایام شهادت ، که مبداء بتاشیر دولت و اقبال بود ، برهنمونی و فائد سعادت ، حضرت خلیفه الهی را ، بصحبت ارباب فضل و کمال ، و مجالست اصحاب وجد و حال ، میل تمام بود ، و دایم این طبقه علیه عزیز الوجود را معزز و محترم داشته ، در مجلس بهشت ایمن و محفل خلدبرین احضار میفرمودند ، و از استماع دقائق علوم اوایل و اواخر در علم تاریخ از همان سابقه و احوال امم سالفه و مجاری احوال

طبقات عالم، معرفت تمام حاصل گشته؛ و کمال میل که بمصاحبت این طایفه دارند؛ در ایوان مراجعت از سفر خیر اثر اجمیر، در ماه ذی‌قعدة الحرام سنه اثنی و ثمانین و تسعماته موافق سال بیستم الهی، امر عالی بنغاز پوسست، که معماران هنر پیشه و بذایان دقیق اندیشه، در جذب دولتخانه عالی، اساس کاشانه صوفیانه، و نشیمن بصفا بسازند؛ که بغیر طایفه سادات رفیع الدرجات، و علماء، و مشائخ دیگر بر آنجا راه نباشد. معماران چابکدست، بموجب حکم جهانمطاع، نشیمن مشتمل بر چهار ایوان، در ایام معدود باتمام رسانیدند. و بعد اتمام آنمقام، خجسته فرجام، حضرت خاقان گردون غلام، در شبهای جمعه، و لیالی متبرکه، در آن نشیمن قدس، و کاشانه انس اوقات همایون ساعات را، در صحبت ارباب سعادت باحیای شب مصروف داشته، تا طلوع نیر اعظم، در آنمزل بسر میدویدند. و چنین مقرر فرمودند، که در ایوان غربی سادات؛ در جنوبی علماء و ارباب دانش؛ و در شمالی مشائخ و ارباب حال بلا اختلاط، و امتزاج نشستند. جمعی از امراء، و مقربان درگاه، که مناسبتی بارباب فضل، و اصحاب وجد داشتند؛ در ایوان شرقی، به نشستند. و حضرت خاقانی، هر چهار مجلس را بقدم عزت ازوم خود روشن ساخته، حاضر مجلس، را از فواضل انعام، بهره مند میگردانیدند. و از اصحاب مجلس، جمعی را انتخاب نموده میفرمودند؛ تا ارباب استحقاق را، که در حوالی حریم عبادتخانه، حاضر شده اند، بنظر اشرف در آوردند. و بدست دریا نوال، بهر کدام، مشیت مشیت اشرفی و رویه میدادند؛ و جمعی، که از عدم مساعدت بخت، درین شب از عطیای حضرت شاهنشاهی محروم میماندند؛ صبح روز جمعه، جمیع آنمردم را، در پیش سرای عبادت خانه، بقطار نشانده، بدست مبارک

خود، مشیت مشیت زویده و اشرفی میدادند. و اکثر اوقات این معرکه، از نیم روز جمعه میگذشت. احياناً اگر در طبیعت عالی، کلالی راه می یافت، یکی از ملازمان درگاه را، که بمزید رافت و شفقت او اعتقاد داشتند، باین خدمت نامزد میفرمودند. ایزد تعالی و تقدس، مثنوبات این اعمال خیر، که هیچ بادشاهی را موافق نگشته، بروزگار خجسته آثار، آن خاقان عالی مقدار، عائد گرداناد، بمنه و کمال کرمه.

درین سال که سال بستم الهی باشد حضرت مهد علیا، و مخدرة معلی، گلبدن بیگم بذت حضرت فردوس مکانی، ظهیر الدین محمد بابو بادشاه، که عمه آنحضرت باشد، و پرده نشین سرا پرده عفت و عصمت، سلیمه سلطان بیگم، از زوی صدق، و نیاز مندی، متوجه سفر حجاز گشتند. و بیان این اجمال آنست؛ که چون مملکت گجرات داخل ممالک محروسه گشت، عزیمت بادشاهانه، که بادشاه عزائم است، بران تصمیم یافت، که هر سال یکی از ملازمان درگاه را، بمنصب میر حاجی تعیین نموده، قافله از هندوستان بطور قوافل مصری، و شامی بحجاز فرستند.

و این عزیمت مقرون عمل گشته، هر سال، جمعی از روشفدلان هند، و ماورالفر، و خراسان زاد و راحله، از دیوان اعلی گرفته، بمرافقت میر حاج، از راه بنادر گجرات، بآن ارض مقدس میرسیدند. و تا زمان طلوع آفتاب این شهریار، هیچ بادشاهی را، این نسبت و شرافت دست نداده، که قافله از هند هر سال بمکه معظمه فرستاده، رسم احتیاج از محتاجان آن بقعه شریفه، براندازد. و درین سال، که سال بستم الهی باشد، گلبدن بیگم، و سلیمه سلطان بیگم، از حضرت وخصت طواف حرمین شریفین طلبیدند. و آنحضرت مبلغهای کلی، بجهت خرج راه عنایت نمودند، و از مردم فاضل و فقرا و سپاهی هرکس که

اراده طواف نمود، همه را از مایده احسان، زاد و زاحله مرحمت فرمودند.

ذکر آمدن میرزا سلیمان بدرگاه سلاطین پناه.

میرزا سلیمان، که از زمان سلطنت حضرت فردوس مکانی، ظهیر الدین محمد بابر بادشاه، افار الله برهانه، حاکم ولایت بدخشان بود، و او را پسری بود میرزا ابراهیم نام، موصوف بحسن صورت و سیرت. در انسال، که میرزا سلیمان بر سر بلخ رفته بود، میرزا ابراهیم، در جنگ، بدست مردم پیر محمد خان اوزبک، گرفتار گشته، بشهادت رسید.

فلک را باد، یارب! سینه صد چاک، که ایقان نازیشان را کزد خاک.

و چون آزو پسر میرزا شاهرخ نام مانده بود، دست تربیت بر سر او داشته، باوجود صغر سن، بعضی از محال بدخشان بار داد. و بعد از آن، که میرزا شاهرخ بسن تمیز رسید، و میرزا سلیمان را، کبر سن دریافت، بعضی فتنه انگیزان، میرزا شاهرخ را بر عقوق تحریص میکردند. اما چون منکوحه میرزا سلیمان عورتی عاقله بود دائم محافظت احوال میرزا شاهرخ نموده، نمیگذاشت، که بر سر فتنه شود. و بعد فوت شدن آنعورت، همان جماعت میرزا شاهرخ را، بر حکومت بدخشان ترغیب نموده، چنان کردند، که از قندز بکولاب آمد، و جمعیت نموده، تمام ولایت بدخشان را، از سرحد حصار شادمان، تا سرحد کابل متصرف گشت. و خواست که جد را با پدر ملاقات دهد. میرزا سلیمان ز روی کمال عجز، و اضطرار، گریخته، نزد میرزا محمد حکیم آمد، و آزو استدعای کومک نمود.

* بیت *

مکن تکیه بصدر و مسند و تخت
 خس ست این جمله چون بادی وزد سخت
 ز تازاج سپهر درون بپزدیش
 که صد شه را کفد، یکنحفظه درویش.

و چون میرزا محمد حکیم بخلاف توقع او پیش آمد، التماس نمود تا او را منازل محکوفه گذرانیده، بکفار آب نیلاب رساند. میرزا این توقع سهل را، که نسبت سوداگران، و مردم راه گذری رعایت می نمود، نیز مبدول نداشت. چنانچه جمعی را بدرقه گویان بمیرزا سلیمان همراة نمود؛ که از منزل اول گریخته، بکابل رفتند. و میرزا سلیمان متوکلا علی اللہ تعالی، دو برآه هندوستان آورد. و تا کفار نیلاب افغانان، چند جا، سر راه بره میرزا بستند؛ و مالکار بچنگ منجر شده، میرزا خود تردد نموده، زخمی نیز یافت. و بهر حال چون بکفار آب نیلاب رسید، حوادث و وقایع احوال خود در عرض داشت درج نموده، مصحوب یکی از معتمدان، با دو راس اسب خانه زاد، بدرگاه فرستاد. و حضرت، از کمال مرحمت، پنجاه هزار روپیه، با دیگر اسباب ساظنت و چند طویله اسب عراقی و رهوار، بدست خواجه آقا خان، خرانچی، بمیرزا فرستادند، و فرمان اعلی بنفاد پیوست، که راجه بهگوانداس، تا آب نیلاب، باستقبال میرزا رفته، هر روز لوازم ضیافت، بجا آورده، باعزاز و اکرام تمام بملازمت بیارد. و نیز حکم شد، که حکام و عمال هر شهر و قصبه، که عبور میرزا بران واقع شود، شرائط مهمانداری بتقدیم رسانند. هنوز میرزا از آب نیلاب نگذشته بود، که خواجه آقا خان، پیش از راجه بهگوانداس، بتخدمت میرزا رسیده، اسباب کارخانه ها، و زر نقد، که همراة داشت، گذرانید؛

و بعد از چند روز، راجه بهکوانداس، با لشکری آراسته، در حدود نیلاب، بملازمت میرزا رسیده، باعزاز، و احترام بلاهور آورد.

و در خلال این احوال، فرمان بطلب اعظم خان، بگجرات فرستادند. که او نیز، درین معرکه، حاضر باشد. اعظم خان بجناح تعجیل و شوق آمده، چهارم رجب شرف ملازمت دریافت. و بعد از مدتی، حرف داغ و تجدید معامله داد و ستد سپاهی مذکور گشت؛ و خان اعظم از راه انکار، و بی اخلاص در آمده، سخنان که نه لائق مخلصان باشد، بر زبان آورد. این معنی سبب بی عنایتی حضرت شد؛ و اعظم خان ترک خدمت نموده، در باغ خود، که در آگره دارد، منزوی شده، راه آمد و شد برخود بست.

القصد، میرزا سلیمان، در سه روز، در دارالسلطنت لاهور، آرام گرفته متوجه دار الخلافت گشت. و چون بقصبه متهوره، که از فتحپور بست کروهی میشود، رسید، ترسون محمد خان را، که در سلک امرای کبار انتظام داشت، و قاضی نظام بدخشی، که میرزا سلیمان قاضی خان خطاب داده بود، و در ملازمت حضرت آمده، بخطاب غازیخانی رسیده بود، چنانچه شمه احوالش سمت گدایش یافته، باستقبال فرستادند. و قرار یافت، که بتاریخ پانزدهم شهر رجب سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائة موافق سال بستم الهی میرزا بملازمت میرسد.

و حضرت خلیفه الهی، از روی غریب فوازی، جمیع اکبر، و اشراف، و امراء، و ارکان دولت را، تا پنج کروهی فتح پور، باستقبال فرستادند، و چون میرزا، ازین منزل سوار شده، متوجه فتحپور گردید، حضرت خلیفه الهی، از کمال رافت، خود نیز بعزم استقبال پای دولت در رکاب سعادت نهاده، سوار شدند. و دران روز حکم جهان مطاع شرف صدور

یافت ، که پنچ هزار فیل کوه پیکر ابر منظر را بجله‌های مستعمل فرنگی و زربفت رومی و زنجیرهای طلا ، و نقره ، آراسته ، و برس و گردن ، و خرطوم فیلان ، قطاسها سفید ، و سیاه آویخته ، از دروازه فتحپور ، تا پنچ کوه ، بر دو طرف راه قطار کرده باز داشته ، میان هر دو فیل ، یک ارابه چیده ، که قلاوٹ طلا و مبرص ، و جل ، قماش ، داشته باشد ، و دو گاو ارابه با سر افسار های زر دوزی نگاه دارند . و چون صحرا باین وضع آراسته شد ، حضرت خلیفه الهی ، بشوکت و عظمتی ، که ساکدان ملاء اعلی از دیدن آن ، متعجب شدند ، سوار شده ، رو برآه آوردند ، و چون برابر میرزا سلیمه این رسیدند ، میرزا بی تعاشی ، خود را از اسپ انداخته ، پیش دوید ، که آنحضرت را دریابد ، و آن متخلق باخلاق الله ، نظر بکبرسن میرزا فرموده ، از اسپ پیاده شده ، نگذاشتند که میرزا بمراسم تسلیم و شرائط خدمت قیام نماید ، و از کمال عطوفت ، میرزا را در آغوش گرفتند ، و بعد دریافتن ، برخنگ دولت سوار شده ، فرمودند ، که میرزا سوار شود ، و بدست راست خود جای نموده ، تمام این پنچ کوه راه ، بتفقد احوال میرزا می پرداختند . و چون بدولت خانه عالی رسیدند ، میرزا را ، در پهلوی خود بر مسند سلطنت جای نمودند . و شاهزاده‌های عالیمقدار ، را درین مجلس حاضر فرموده ، بمیرزا ملاقات دادند . و بعد مراسم نشاط و انبساط ، خوان سالاران اطعمه غیر مکرر ، و افسام اشربه ، و اصناف حلوا کشیدند . و چون سفره برداشته شد ، میرزا را بوعده امداد ، و لشکر ، منتظر گردانیده ، بجهت سکونت میرزا ، منزلی فریب دولت خانه عالی تعیین فرمودند . و خان جهان حاکم پنجاب را ، دران مجلس حکم شد ، که پنچ هزار سوار جوار ، نیزه گذار را ، بطور همراه گرفته در خدمت میرزا متوجه بدخشان شود ، و آن مملکت را ، از آشوب فتنه مصفی ساخته ، تسلیم ایشان نموده ، بلاهور مراجعت نماید .

ذکر وفات خانخانان منعم خان

دران ایام ، که خانخانان خاطر از مهم داؤد جمع نموده ، فارغ بال ،
 بدار الملک نانده رسید ، برهنمونی قائد اجل ، دل از توطن ، نانده برداشته ،
 از دریای گنگ عبور نموده ، بقلعه گور ، که در ایام پیشین دار الملک بنگاله
 بود ، طرح توطن انداخت ؛ و فرمود تا مجموع مردم ، سپاهی و رعیت
 را ، از نانده ، کوچانده ، بگور بیاورد . و در عین برسات ، مردم ببلائی جلالی
 وطن مبتلا گشتند ؛ و چون هوای گور بغایت متعفن ، و مضعف بود ؛ و در
 زمان قدیم ، بواسطه بیماریهای گوناگون ، که بسبب ضعف هوا بر متوطنان
 گور طاری می گشت ، حکام سابق آنجا را ، ویران ساخته نانده را آبادان
 نموده بودند ؛ درین ایام ، بیماری علی العموم میان مردم پدید آمد . هرروز
 فوج فوج رخت هستی ، و متاع زندگانی ، از گور بگور برده ، وداع یاران
 و دوستان می کردند . و رفته رفته ، کار بجای رسید ؛ که مردم از دفن اموات ،
 عاجز آمده ، مردها را ، در آب سر میدادند . و هرروز خبر فوت جمعی از
 امراء و ملازمان درگاه ، بخانخانان می رسانیدند ؛ و او اصلا متعفن نمیشد ؛
 و ترک توطن آنجا ، اختیار نمی کرد . و از کمال عظمت خانخانان ،
 هیچکس قدرت آن نداشت ، که پنبه از گوش برآورده ، او را خبردار سازد .
 بعد از چند گاه ، مزاج خانخانان ، از منجم اعتدال انحراف ورزیده ، رو
 باعتلال آورد . چون امتداد ایام مرض بده روز کشید ، در شهر رجب المرجب
 سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائة ، موافق سال بستم الهی ، از عالم فانی ،
 بجهان باقی ، انتقال نمود . و امراء و ملازمان درگاه ، در آن روز ، در خانه
 خانخانان اجتماع نموده ، بر فتوحاتی که در آن روز ، در آنجا ، بلوازم تهنیت می
 پرداختند ، آنروز ، بتعزیت قیام نمودند . و بواسطه ضبط سرحد ، شاهم خان

جلایر را، بسرداری برداشته، حقیقت واقعه را، بدرگاه عالی عرضداشت نمودند. و چون از خانخانان فرزندى نماند، اموال ناطق، شو صامت او را بسرکار دیوان اعلى ضبط نموده، طومار تفصیل نیز مرسل داشتند.

و چون عریضه امراء، بعرض اشرف رسید، خانجهان که، قبل ازین حاکم مطلق العنان پنجاب بود، مشمول عواطف بادشاهی و محفوف مرادم شاهنشاهی فرموده، زمام حکومت و عیان حراست مملکت بنگ بید اقتدارش سپرده، بمنصب امیرالامروانی سر فراز ساختند. و باقسام التفات، و عنایات نواخته، در باب رعایت حقوق رعایا و زیر دستان، سفارش فرمودند. و بانعام فدای زر دوزی، و چهار قب طلا دوزی، و کمر و شمشیر طلا و مربع، و اسب بازین طلا امتیاز بخشیده، رخصت ارزانی داشتند. و خانجهان در باب مدعیات خود، فوامین و مناشیر درست نموده، زوی حکومت بدیار بنگاله نهاد.

ذکر وقائع سال بست و یکم الهی.

ابتدای این سال، روز یکشنبه، نهم ذیحجه، ثلث و ثمانین و تسعمائة بود.

ذکر رفتن میرزا سلیمان بمکه مشرفه.

چون میرزا سلیمان از حکومت بدخشان معزول شده، زوی التجا بدرگاه سلاطین پناه آورد، و حضرت خلیفه الهی، از هر قسم خاطر جوئی او می فرمود، و مکرر، کاشانگ میرزا را، بقدم عزت لزوم شرافت بخشیدند؛ و اکثر اوقات، در شبهای جمعه، میرزا را، در عبادت خانه در مجالس علما و مشائخ می طلبیدند. و اقرار داده بودند، که خانجهان را، با لشکر پنجاب همراه میرزا، بجهت تسخیر بدخشان فرستند. اتفاقاً از گردش فلک،

نقشی دیگر، بر روی کار آمد؛ و خانخانان، که واسطه انتظام مهام ممالک شرق، و بنگاله بود، باجل طبعی در گذشت؛ و حضرت خلیفه الهی ضبط ممالک شرق، و انتظام مهام بنگ را، بر تسخیر بدخشان مقدم دانسته، خانجهان را، آنجا فرستادند. ازین شعبده بازی فلک، چون یقین میرزا سلیمان شد، که هنگام آن فرسیده، که دست امل باغوش مراد برسد.

• بیت •

بر آید در زمان خویش، هر گاه، بوقت خود، دهد هر میوه بار.
 معالست آنکه، روید در چمن گاه؛ بنفشه در تموز، و گل بدی ماه.
 توان شد بر همه مقصود فیروز، مگر روزی فردا خوردن امروز.
 طواف کعبه معظمه، مصمم نموده، بوسیله ارکان دولت، این استدعا بعرض اشرف رسانید؛ و چون بلند همتان، دائم برین مطلب عالی اقبال نموده، بمطلوب رسیده اند، حضرت ظل الهی التمس میرزا را بقبول مقرون فرموده؛ پنجاه هزار روپیه نقد سوی اجناس، بجهت مدد خرج فرستادند. و محمد قلیچ خان را، که در سلک امرای کبار انتظام دارد، و حکومت بندر سورت باو متعلق بود، همراهی میرزا مقرر فرمودند؛ تا در راه خدمات شایسته بتقدیم رسانیده و میرزا را، در جهاز نشانده، مسافر حجاز سازد. و مبلغ بست هزار روپیه دیگر، از وجوه خالصه گجرات، تسلیم خدمت گران میرزا نماید. و از بندر سورت میرزا بکشتی در آمده، همدرین سال، بشرف طواف و زیارت حرمین شریفین، مشرف و مستعد گشت. و چون برب الاباب، که مالک قلوب رعایا و براباست، التجا آورده بود، باز بدولت حکومت، و دارائی مملکت بدخشان، چنانچه مذکور خواهد شد، رسید.
 و در اواخر این سال، در هفتم ذیقعده الحرام، سنه اربع و ثمانین و تسعمائة، یورش اجمیر درمیان آمد. و آنحضرت، بتاریخ مذکور، را